



موضوع «تقیه»

یکی از موضوعاتی که خوب است در اطراف آن بحث و تحقیق شود، مقایسه روش سیدالشهداء با سایر ائمه اطهار است. در نظر بسیاری از مردم این طور است که روش امام حسین علیه السلام با سایر ائمه اطهار مثل روش امام حسن و امام سجاد و امام باقر و امام صادق و سایر ائمه و حتی روش امیرالمؤمنین متفاوت و مختلف است و مثل این است که مکتب امام حسین مخصوص به خود اوست و هیچ یک از ائمه دیگر تابع این مکتب و این روش نبوده اند و از روش و مکتب دیگری پیروی می نموده اند، و این خود به خود عقده کور و اشکالی در دلها تولید می کند، و به علاوه ما باید بدانیم که در عمل چه نوع رفتار کنیم، باید تابع آن مکتب باشیم یا تابع این مکتب. برای اینکه موضوع بحث بهتر مشخص شود عرض میکنم روشی که شیعه با آن روش شناخته شده و ائمه دین آن را مشخص کرده اند و از علامات و مختصات شیعه شناخته شده موضوع «تقیه» است، به طوری که کلمه «شیعه»

و «تقیه» مثل «حاتم» و «جود» لازم و ملزوم یکدیگر شناخته شده اند. همه ائمه دین تقیه می کرده اند، حالا چطور شد که امام حسین (ع) در این میان تقیه نکرد و قیام نمود؟ اگر تقیه حق است چرا امام حسین تقیه نکرد و حال آنکه موجبات تقیه کاملاً برای امام حسین فراهم بود. و اگر تقیه حق نیست پس چرا سایر ائمه اطهار تقیه می کرده اند و به تقیه دستور می داده اند؟

آیا اساساً تقیه درست است و با عقل و قرآن وفق می دهد؟

و به علاوه، خود یک بحث اصولی است قطع نظر از اینکه روش ائمه بایکدیگر متفاوت و یا یکی است. فرض کنیم همه یک روش داشته اند، همه تقیه می کرده اند و یا هیچکدام تقیه نمی کرده اند، این خود یک بحث اصولی است که از جنبه کلامی و اصولی می توان بحث کرد که اساساً تقیه می تواند حق باشد؟ و آیا با عقل و قرآن وفق می دهد و یا نمی دهد؟ این مطلب هم باید گفته شود که هر چند معروف و مشهور

این است که تقیه از مختصات شیعه و غیر شیعه قائل به تقیه نیست ولی این شهرت، اساسی ندارد، در غیر شیعه هم تقیه هست. این مسأله نیز مثل مسأله تحریف قرآن است که بعضی آن را از مختصات شیعه دانسته‌اند و حال آنکه اگر عده‌ای از شیعه قائل به تحریف قرآن هستند، از اهل سنت هم قائلند، عدد قائلین آنها کمتر از عدد قائلین شیعه نیست، و البته اگر همه علماء سنی قائل به تحریف قرآن نیستند همه علماء شیعه نیز قائل به تحریف قرآن نیستند. این مطلب به عنوان مثال گفته شد، فعلاً وارد بحث تحریف قرآن نیستیم. این مطلب رایک توسعه بیشتر هم می‌توان داد که از موضوع رعایت تقیه وسیعتر باشد، و می‌شود گفت در بعضی امور دیگر هم در ابتدا بین سیرت و طریقه ائمه اطهار با یکدیگر تعارض و تناقض دیده شود، ممکن است مثلاً رسول اکرم (ص) یک طور عمل کرده باشد و امیرالمؤمنین طور دیگر، و یا این که هر دو بزرگوار طوری عمل کرده باشند و امام باقر و امام صادق طوری دیگر. این تعارضها و تناقضهای ظاهری زیاد دیده می‌شود، و به عنوان مثال بعضی را عرض خواهم کرد، و چون همه به عقیده ما معصومند و فعل همه آنها مانند قولشان حجت است پس ما در عمل چه کنیم؟ تابع کدام سیرت و کدام عمل باشیم؟ ما به دلیل اینکه امامت اهل بیت عصمت را پذیرفته‌ایم و سخنان آنها و افعال آنها را حجت می‌دانیم و معتقدیم رسول خدا ما را به آنها ارجاع فرموده است از لحاظ آثار و اثر دینی از اهل سنت و جماعت غنی‌تر هستیم، بیش از آنها حدیث و خبر داریم، بیش از آنها حکمت‌های اخلاقی و اجتماعی داریم، بیش از آنها دعا‌های پرارزش داریم که خود دعاها باب بزرگی است از معارف و تعلیمات اخلاقی و اجتماعی اسلام و باید مستقلاً در اطراف آن بحث شود. آنها به اندازه ماسیرت ندارند و از این جهت نیز ما از آنها غنی‌تر هستیم. لهذا کسانی که حساب کرده‌اند می‌گویند که تمام صحاح سته اهل تسنن به اندازه کتاب کافی ما حدیث ندارند. (چون در مدتها پیش بوده که دیده‌ام و البته خودم این حساب و مقایسه را نکرده‌ام از قول دیگران نقل می‌کنم، الان هم عدد و رقم این دو یادم نیست). اجمالاً آنچه به خاطرمانده این که «کافی» متجاوز از شانزده هزار حدیث

دارد. این به نوبه خود یک افتخاری برای شیعه شمرده شده و به همین دلیل شیعه خود را محتاج به قیاس و استحسان ندیده است و همیشه به این مطلب افتخار کرده است. حال می‌خواهم عرض کنم همین چیزی که نقطه قوت شیعه شمرده شده ممکن است باتوجه به اشکال بالا نقطه ضعف شیعه شمرده شود، گفته شود شیعه چون یک معصوم و یک پیشوا ندارد و چهارده پیشوا دارد و چون از هر یک از این پیشواها راه و رسمهای مختلف نقل شده در نتیجه یک نوع حیرت و یک نوع ضلالت و یک نوع سرگیجه برای شیعه پیدا می‌شود و یک نوع هرج و مرج برای مردم شیعه پدید می‌آید، آن وقت این خود یک وسیله خوبی هم برای مردمی که دین را وسیله مقاصد خودشان قرار می‌دهند و فساد را با نیروی مقدسی می‌خواهند مجهز نمایند می‌شود، هر کسی دلش می‌خواهد طوری عمل کند، از یک حدیث و یک عمل یکی از ائمه در یک مورد بالخصوص شاهد و دلیل می‌آورد. نتیجه اینها تشتت و هرج و مرج و اصل ثابت اخلاقی و اجتماعی نداشتن، و وای بحال ملتی که اصول ثابت و واحدی نداشته باشد و هر کسی از خود طرز فکری داشته باشد. این درست مصداق همان مثل است که می‌گوید اگر مریض طبیبش زیاد شد امید بهبود در او نیست.

و الحق هم باید گفت که اگر روی این روشهای به ظاهر مخالف، حساب و تحقیق و اجتهاد نشود، همین آثار سوء هست، یعنی چه آن که ما چندپیشوای مختلف الطریقه داشته باشیم و یا آنکه پیشوایان ما همه بر یک طریق باشند ولی در ظاهر اختلافی ببینیم و حتی اینکه یک پیشوا داشته باشیم ولی در موطن مختلف روشهای مختلف در او ببینیم و نتوانیم اختلافها را حل کنیم به یک اصل معین، همین هرج و مرج که گفته شد پیدامی‌شود.

مثلاً به عنوان مثال عرض میکنم: ما از یک طرف وقتی که به سیرت رسول اکرم مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که فقیرانه زندگی می‌کرده است، نان جو می‌خورده است، لباس وصله دار می‌پوشیده است، امیرالمؤمنین همین طور، و قرآن هم می‌فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر»^(۱)، پس

همه مردم موظفند از روش و سیره رسول اکرم پیروی کنند، همه فقیرانه زندگانی کنند، همه نان جو بخورند، لباس وصله دار بپوشند. ولی وقتی می‌رویم زندگانی امام مجتبی را می‌بینیم و یا زندگانی امام صادق و امام رضا را می‌بینیم، می‌بینیم آنها فقیرانه زندگانی نمی‌کرده‌اند، غذای خوب می‌خورده‌اند و جامه خوب می‌پوشیده‌اند و مرکب خوب سوار می‌شده‌اند، از طیبات دنیا استفاده می‌کرده‌اند. امام صادق وقتی به خانه شخصی می‌رود و می‌بیند آن شخص خانه کوچکی دارد با اینکه متمکن است، فرماید: چرا خانه وسیعتری برای خود تهیه نمی‌کنی؟ می‌گوید: این خانه، خانه پدری من است، پدرم در اینجا زندگانی کرده‌است. می‌فرماید: شاید پدرت شعور نداشته، آیا تو هم باید مثل او شعور نداشته باشی؟! تو می‌خواهی یک عمر جرم بی‌شعوری پدرت را بدهی؟

این امور است که در ظاهر مخالف یکدیگر شمرده می‌شود، و این است امری که ممکن است یک نقطه ضعف در تشیع شمرده شود. ولی نه، این طور نیست، من از همین مثال استفاده می‌کنم که این طور نیست و نقطه قوت شیعه در همین است. مقدمه عرض می‌کنم ما اگر یک پیشوای معصوم داشته باشیم که بیست سال یا سی سال در میان ما باشد و یا یک پیشوا داشته باشیم که ۲۵۰ سال در میان ما باشد، البته اگر تنها ۲۰ سال در میان ما باشد آنقدرها تحولات و پیچ و خمها و تغییرها و موضوعهای مختلف پیش نمی‌آید که ما عمل آن پیشوا و طرز مواجه شدن آن پیشوا را با صورتهای مختلف و شکلهای مختلف موضوعات ببینیم و در نتیجه استاد بشویم و مهارت پیدا کنیم که ما هم در این دنیای متغیر چگونه مواجه شویم و در این زندگی متغیر چگونه اصول کلی دین را با موضوعات مختلف و متغیر تطبیق کنیم، زیرا دین یک بیانی دارد و یک تطبیقی و عملی، عینا مانند درسهای نظری و درسهای عملی. درسهای عملی طرز تطبیق نظریه‌ها با موضوعات جزئی و مختلف. ولی اگر ۲۵۰ سال یک پیشوای معصوم داشته باشیم که با اقسام و انواع صورتهای قضایا مواجه شود و طریق حل آن قضایا را به ما بنمایاند ما بهتر به روح تعلیمات دین آشنا می‌شویم و از جمود و

خشکی و به اصطلاح منطق «اخذ مالیس بعله» و یا «خلط ما بالعرض بما بالذات» نجات پیدا می کنیم. «خلط ما بالعرض بما بالذات» یعنی دو چیزی که همراه یکدیگرند یکی از آنها در امر سومی دخالت دارد و همراهی آن دیگری با آن امر سوم اصالت ندارد بلکه به اعتبار این است که به حسب اتفاق همراه اولی بوده است و ما اشتباه کنیم و بپنداریم که آن چیزی که مستلزم امر سوم است اوست. فرض کنید «الف» و «ب» در ظرفی همراه یکدیگر بوده اند و «الف» تولید «ج» می کند، بعد ما خیال کنیم که «ب» مولد «ج» است یا خیال کنیم در تولید کردن «الف» «ج» را، «ب» هم دخالت دارد. در سیره پیشوایان دین شک نیست که آنها هم هر کدام در زمانی بوده اند و زمان و محیط آنها اقتضائاتی داشته است و هر فردی ناچار است که از مقتضیات زمان خود پیروی کند، یعنی دین نسبت به مقتضیات زمان، مردم را آزاد گذاشته است. حال در زمینه تعدد پیشوای معصوم و یا طول عمر یک پیشوا انسان بهتر می تواند روح تعلیمات دینی را از آنچه که مربوط به مقتضیات عصر و زمان است تشخیص دهد، روح را بگیرد و امور مربوط به مقتضیات زمان را رها کند. ممکن است پیغمبر یک عملی بکند به حکم اینکه روح دین اقتضا می کند، و ممکن است یک عملی بکند به حکم مقتضیات زمان، مثل همان مثالی که راجع به زندگانی فقیرانه عرض کردم که رسول خدا فقیرانه زندگی می کرد و امام صادق مثلاً نه. حال یک داستانی نقل میکنم که خوب روح این مطلب را بشکافد:

سفیان ثوری و امام صادق علیه السلام

در حدیث معروفی که هم در «کافی» و هم در «تحف العقول» است آمده که سفیان ثوری آمد به حضور امام صادق (و نسبت به اینکه امام لباس لطیفی پوشیده بود اعتراض کرد که پیغمبر چنین لباسی نمی پوشید. حضرت فرمود:) تو خیال میکنی چون پیغمبر چنان بود مردم تا ابد (باید آن طور باشند؟! تو نمی دانی این جزء دستور اسلام نیست؟ تو باید عقل داشته باشی، این قدر عقل و قوه حساب داشته باشی، آن عصر و زمان و آن منطقه را در نظر بگیری. در آن زمان

زندگانی متوسط همان بود که پیغمبر داشت. دستور اسلام مواسات و مساوات است. باید دید اکثریت مردم در آن زمان چگونه زندگی داشته‌اند. البته برای پیغمبر که پیشوا و مقتدا بود و مردم جان و مال خود را در اختیار اومی گذاشتند همه جور زندگی فراهم بود، ولی هرگز رسول اکرم با وجود چنان زندگی عمومی، برای شخص خودش امتیازی قائل نمی‌شد. آنچه دستور اسلام است همدردی است، مواسات و مساوات است، عدل و انصاف است، روش نرم و ملایم است که در روح فقرا تولید عقده‌نماید، آن کسی که رفیق یا همسایه یا ناظر اعمال اوست ناراحت نشود. اگر در زمان پیغمبر این وسعت عیش و این رخص می‌بود پیغمبر آنطور رفتار نمی‌کرد. مردم از این جهت آزادند که اینطور لباس بپوشند یا آنطور، کهنه بپوشند یا نو، این پارچه را انتخاب کنند یا آن پارچه را، این طرز را یا آن طرز را. دین به این چیزها اهمیت نمی‌دهد، آنچه که اهمیت می‌دهد آن چیزهاست (یعنی اصولی مانند همدردی، مساوات، و عدل و انصاف).

بعد فرمود: ولکن من را که این طور می‌بینی همیشه متوجه حقوقی که به مال من تعلق می‌گیرد هستم... پس بین روش من و روش پیغمبر اختلاف اصولی و معنوی نیست. و لهذا در حدیث است که در زمان امام صادق خشکسالی پیدا شد، امام صادق به ناظر خرج خود فرمود: (برو گندمهای ذخیره ما را در بازار بفروش، از این پس نان خود را به طور روزانه از بازار تهیه می‌کنیم) (و نان بازار از گندم و جو با هم تهیه می‌شد). اسلام نمی‌گوید نان گندم بخور یا نان جو و یا گندم و جو را با هم مخلوط کن، می‌گوید روش تو باید در میان مردم مقرون به انصاف و عدالت و احسان باشد. حال ما از این اختلاف روش رسول اکرم و امام صادق بهتر به روح اسلام پی می‌بریم. اگر امام صادق این بیان را نمی‌کرد و توضیح نمی‌داد، ما آن جنبه از عمل رسول خدا را که مربوط به مقتضیات عصر آن حضرت است جزء دستور اسلام می‌شمردیم و بعد به ضمیمه آیه ۲۱ از سوره احزاب که می‌فرماید به پیغمبر تاءسی کنید صغری و کبری تشکیل می‌دادیم و تا قیامت مردم را در زیر زنجیر می‌کشیدیم، ولی بیان امام صادق و توضیح آن حضرت و اختلاف روش

آن حضرت با روش پیغمبر درس آموزنده‌ای است برای ما، و ما را از جمود و خشکی خارج می‌کند، به روح و معنا آشنا می‌سازد. البته در اینجا امام صادق شخصا بیان دارد، اگر هم بیانی نمی‌داشت باز خود ما باید این قدرها تعقل و قوه اجتهاد داشته باشیم، اینها را متناقض و متضاد و متعارض ندانیم.

این جمود مخصوصا در اخباریین زیاد است که حتی شرب دخان را منع می‌کنند.

یکی از طرق حل تعارضات، در سیرتهای مختلف

علیهذا یکی از طرق حل تعارضاتی که در سیرتهای مختلف است، به اصطلاح حل عرفی و جمع عرفی است که از راه اختلاف مقتضیات زمان است. حتی در حل تعارضات قولی نیز این طریق را می‌توان به کاربرد گو اینکه فقهاء ما توجه نکرده‌اند.

یک مثال دیگر: به علی (ع) عرض کردند درباره این حدیث که «غیروالشیب و لا تشبهوا بالیهود»، علی (ع) خودش این حدیث را روایت می‌کرد ولی عمل نمی‌کرد، یعنی خودش رنگ نمی‌بست و خضاب نمی‌کرد. علی (ع) فرمود: این دستور، مخصوص زمان پیغمبر است، این تاکتیک جنگی بود که دشمن نگوید اینها یک عده پیر و پاتال هستند، یک حيله جنگی بود که رسول اکرم به کار می‌برد ولی امروز «فامرء و ما اختار».

حال اگر سیرت علی نبود و توضیح علی نبود ما می‌گفتیم پیغمبر فرمود ریشها را خضاب کنید، تا قیامت به ریش مردم چسبیده بودیم که حتما باید ریشها را رنگ ببندید. پس این خود یک طریق حل تناقض است. البته این کار مطالعه کامل لازم دارد.

یکی از علمای مطلع که مستقل فکر می‌کرد یادم هست که درباره اخبار تفویض که خیلی قرع سمع هم می‌کند که چگونه خدا اختیارات می‌دهد (مثل اختیارات وزیر دادگستری) میگفت مثلا... (۲)

این نکته را باید بدانیم که یک عده مسائل داریم که این مسائل روح تعلیمات دین است، دستورهای کلی الهی است. اینها به هیچ نحو

قابل تغییر و تبدیل نیست، ناشی از مصالح کلی و عالی بشریت است،
تابش‌ریت هست این دستورها هم هست، بشر از آن جهت که بشر است
باید این دستورها را به کار بندد.

↑فهرست